

ایرگورمان از آن سفوف جهانگشایان بر ما گشت  
و در دنیا اندیشه بی فتنی در ما گشت  
به نزدیکی شهرت "در حاشیه" صمرا

کتاب جویناری دید مردمان را  
که همراه ریای خوشنوازی نغمه سرگشته است  
"دعایا نعم به سرودن جهان بگریم از  
به هم نفوس دلت با کزین خوشتر نمی آید  
سکوه نای سلطانی که به هم جان حد آن در  
کتابی دکشن دست نامه درد سر نمی آید"

ایر از سر حافظ ز آن صدای خوش  
که ز تن صبر و دل از دست  
به نزد نغمه خوان از آسب ز پویش خود آید  
نوار زنی که از گور گمان بودند

ایر از جهان بودند  
به نام "قبه" عالم "تفطیم خم کرده  
نهارش سجده در مردم گشته  
خوشم بی گناه نغمه خوانی در صفا  
به هر دو در بر ما گشت  
بی بسی در ما گشت

لذو "صاحب خزان" و رسید  
نات حیات!

با هیچ دولت "حولت"  
صدای نغمه "سکوت" به سجده در صمرا  
به اولفنا:  
"عجب! دولت بگر کرد است!

بگفتن مرد نابینا:  
"اگر دولت نبود، کور  
نماید قهرت یک گدای دنیا خوار چون کور"

سرگشته

زودت چشم چو لاله کا کہ ماخول نہ  
 سر شمشیر خم نہ رہ سوار  
 سپہدار ماخول از هر گه بیرون نہ  
 گنبد آن تنغی بر آن را به سوار  
 امید لرام لقمه است !

فضائل مغزوات القدر با برکت و کفایت  
 کہ قهر بیچ شاد از آلی محروم بطلق است  
 امر کو کمالی کتب سکه ما نه بر ریاب انداخت  
 نهالی را مات کرده  
 باز فتح جلال را برده  
 خود را یافت

نه می بی خام و عنق دل انگیز  
 نه قصر و سید افسانه آمدش  
 نه نغمه مند و نغمه ادونه پروازش در ایران -  
 شماره سابقین از کله ی آن  
 نه سلطان با نده که درش بود  
 نه قدرت ؟ نه قدرت ؟ نه توست که قول آورد  
 در آن کلمه نگردش ساد

سوار و سب خود که نایح معهود  
 در مچول باد در صدمه به راه افتاد . . .  
 صدائی همچنانی مما آمد از آن دور  
 " ترا آن که گمروی خویش ز دستمال بیوشانی  
 که شاد و چاکمویا غم و لگرنما لرزد "

۲ ۶ ۶ ۶  
 ۱۹۷۹